

# سرمقاله شماره ۱۰



## حسن اکبری بیرق

خاطره، هم به لحاظ مفهومی و هم از نظر مصداقی، ارجاع به گذشته دارد؛ بنابراین شاید برخی این سؤال را در میان افکنند که باوجود اَبَرچالش‌های فوری که کشور در حال حاضر با آن روبروست، پرداختن به «گذشته» چه ضرورت و اهمیتی دارد و کدام درد را دوا می‌کند. شکی نیست که ایران امروز، با بحران‌های انباشته‌ای مواجه است که اگر در هر جغرافیای سیاسی دیگری اتفاق می‌افتاد، موجب فروپاشی و ازهم‌گسیختگی آنی آن می‌شد. شکاف نسلی، شکاف حاکمیت - ملت، بحران‌های اعتقادی، بن‌بست اقتصادی، ناکارآمدی‌های مدیریتی، فساد سیستمی، فرتوتی ایدئولوژیک، فروپاشی اخلاقی و... تنها بخش آشکارِ دشواری‌های پیش روی نظام چهل‌ودوساله جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. در این میان نیز آنچه مسلم است، حاکمیت در معنای عام آن یا توان حل مسأله را ندارد و یا اراده‌اش را. اصولاً در چند دهه گذشته آنچه بیش از همه در سازوکار اداره کشور به چشم می‌خورد نه حل مسأله، بلکه بیشتر دور زدن آن و یا نادیده انگاشتن و در بهترین حالت، به تعویق افکندن آن است. این فرایند معیوب، البته اختصاصی به این دولت و آن دولت نداشته، حکایتِ اغلی کابینه‌هایی است که پس از پیروزی انقلاب ۵۷ بر روی کار آمده‌اند؛ در یکی بیشتر و در یکی کمتر. حتی در شکوفاترین دور [حیات این نظام که مربوط به دولت‌های سازندگی و اصلاحات باشد، این بیماری عدم حل مسأله کم‌وبیش مشهود بود. مترقی‌ترین و عمل‌گراترین کابینه‌های چهار دهه اخیر نیز نتوانستند یکبار برای همیشه پرابلماتیک‌هایی همچون رابطه با ایالات‌متحده آمریکا و متحدان آن، حجاب اجباری، نظارت استصوابی، قانون مطبوعات و جرم سیاسی، تحزب و... را یکسویه و حل کنند. گویی همه کابینه‌ها تا یکجایی پیش می‌روند و سپس سرشان به سنگ که نه به دیواری ستر خورده، متوقف می‌شوند. این «موتیف» داستان مدیریت و حکومت در دستکم چهل سال گذشته بوده است؛ قصه تکرار شونده‌ای که گویی در سیکل غیرقابل توقفی افتاده که به این زودی‌ها خیال ایستادن ندارد. پس در میان [این غوغا چه نیازی به زنده کردن خاطرات گذشته و مشغول کردن ذهن سیاست ورزان و روشنفکران و اربابان اندیشه؟

در پاسخ به این سؤال مقدر و شاید محقق باید گفت که اگر برای این رنج بی‌پایان، نقطه‌ی انتهایی قابل‌تصور باشد و اگر برای ماشین پرشتاب تخریب سرمایه‌های این مرزبوم، ترمزی متصور است، قطعاً منوط به مفهومی کردن وضعیت حالِ این سرزمین می‌باشد. چراکه مشکل اصلی احتمالاً در اینجا است که ما حتی از وضعیت اینجا و اکنون‌مان بی‌خبریم و به اصطلاح، سوراخ دعا را گم‌کرده‌جمله مرکبی نسبت به مسائل‌مان داریم. منظور از ضمیر «ما» در این گفتار، هم‌کسانی است که به نحوی و به درجاتی در تمشیت امور عملی و نظری کشور دخیل هستند؛ از حاکمیت گرفته تا دولت و از دانشگاه و دانشگاهیان گرفته تا سیاسیون و روشنفکران و اصحاب قلم که همگی از توصیف و تبیین وضع اکنون‌مان ناتوان‌اند؛ بنابراین ضروری‌ترین و فوری‌ترین کُنشی که برای نجات کشور از این مخمصه دیرپا لازم است که متأسفانه قدمتی بیش از چهل‌ساله داشته و در خوش‌بینانه‌ترین حالت، مربوط به پس از انقلاب مشروطیت می‌شود، شناخت حال از راه مفهومی کردن ابرچالش‌های موجود از طریق تدوین بنیانی متافیزیکی و نه پدیدارشناسانه است. اگر ضرورت تمرکز فکری در «حال» را دریابیم و بپذیریم که با مشکلاتی دست‌به‌گریبانیم که باید به حل نهایی آن‌ها کمر همت بندیم، قاعدتاً باید وضعیت حال را اُبژه و متعلق شناسایی خود قرار دهیم؛ اما مشکل اصلی تقریباً معرفت‌شناختی به مقوله حال است. چگونه می‌توانیم «حال» را بشناسیم درحالی‌که این پدیده، ذاتاً فرّار است و دست‌نیافتنی؛ به محض این‌که بخواهیم التفاتِ شناختی به لحظه حال داشته باشیم، مربوط به گذشته می‌شود! این «اکنون»، وقتی بدان می‌اندیشیم، پیشاپیش یا آینده‌ای است که نیامده و یا گذشته‌ای است که از دست‌رفته است. ازین رو با رهیافتی هگلی به این امر باید اذعان کنیم که پرداختن به حال، عملاً پرداختن به گذشته است؛ بنابراین از این منظر وقتی با گذشته، چه دور چه نزدیک، ارتباط معرفتی برقرار می‌کنیم، در واقع می‌خواهیم حال حاضرمان را بکاویم. به دیگر سخن، بر اساس دیالکتیک هگلی، ما می‌توانیم با بررسی روشمند گذشته، در حقیقت به آینده بپردازیم و سرانجام بر سرشت و سرنوشت جامعه خویش تأثیر بگذاریم. این‌ها همه را گفتیم تا ضرورت عطف نظر به گذشته سیاسی این سرزمین را در قالب خاطرات سیاسی توجیه و تبیین نماییم. آنچه در پیش‌گرفته‌ایم تنها یک سیر و سلوک انفسی و گشت‌وگذار متفدّنه در جهان انتزاعیات نیست؛ بلکه حرکت حتی‌الامکان علمی در مسیری است که انتهایی برای آن متصور نیست و تنها در ایستگاه‌های بین راه ممکن است به تأملاتی نائل آییم که ادامه‌ی طریق را مورد بازبینی منتقدانه قرار دهد. دست‌اندرکاران «فصلنامه خاطرات سیاسی» بدون ملحوظ داشتن پیش‌فرض‌های غیرعلمی، در

این تلاش فکری خود، سعادت نسل‌های آینده ایران عزیز را از طریق کمک به اصلاح روندها و فرایندها و انذار و هشدار به متولیان مدیریت کلان کشور، با استفاده از تاریخ‌نگاری انتقادی، هدف قرارداده است. بی‌گمان در این مسیر خطیر، همیاری اندیشمندان و نقادی ناقدان، در عبور از گریوه‌های خوفناک تأمل درباره ایران و مسأله ایران می‌تواند قوت قلبی برای ادامه راه باشد.

✘ پاییز سال ۱۳۹۹ را در حالی پشت سر می‌نهیم که ایران و جهان همچنان درگیر بیماری همه‌گیر کوید ۱۹ است، مرضی که صغیر و کبیر نمی‌شناسد و فیلسوف و عالم و هنرمند و ورزشکار و سیاستمدار را از غیر آن تمیز نداده و سمند وحشی خود را بر هر اقلیمی می‌تازد و با شمشیر بر آن خود به جان گندمزار بشریت افتاده است. چه کسی گمان می‌برد که در خزان امسال، بهار عمر علمی استادی فرهیخته همچون داود فیرحی به زمستان برسد و خانواده و دوستداران و شاگردان خود را در سوگ خویش بنشانند؟

آری کرونای بحریم، یکی از استوانه‌های دانش فقاقت و سیاست را در ایران معاصر فروریخت و ثُلُمه‌ای پر ناشدنی بر جامع علمی ما وارد کرد. دکتر فیرحی دُرّ یگانه‌ای بود که فقدانش همه آشنایان با فضل و فضیلت او را در بهت و اندوه فروبرد. خاطرات سیاسی در چهارمین شماره خود، هنگام بحث از کارنامه روشنفکری دینی به سراغ این دانشور فرزانه رفت و آراء وی را در این باب به تفصیل منعکس نمود (یاد باد آن روزگاران یاد باد!). امیدواریم در آینده‌ای نزدیک پرونده‌ای درخور ژرفای اندیشه‌های او ترتیب داده و جایگاه وی را در جغرافیای دانش سیاسی ایران امروز بررسی کنیم.

غمباری پاییز امسال را پایانی نبوده است؛ علاوه بر تلفات وحشتناک روزانه‌ای که پاندمی کرونا از ما گرفت و می‌گیرد، شاهد هجرت ابدی دو شخصیت مهم و تأثیرگذار فرهنگی نیز بودیم. نخست، استاد بی‌بدیل، محمدرضا شجریان که پس از تحمل سال‌ها بیماری طاقت‌فرسا جان به جان‌آفرین تسلیم کرد و دیگری استاد دکتر غلام عباس توسلی که پس از عمری مجاهدت فکری و فعالیت سیاسی- اجتماعی، شاگردان و پروردگان مکتب خود را تنها گذارد و رهسپار جهان ابدیت شد. در بخش «یادها و خاطره‌ها»، از هر سه این بزرگ‌مردان به قدر مقدور سخن گفته و پرونده‌ای را نیز به بررسی مقام و منزلت هنری، اجتماعی استاد زنده‌یاد شجریان اختصاص داده‌ایم.

پاییز جاری از نگاهی دیگر نیز اهمیت داشت و آن این‌که یادآور وقایع تلخ و جان‌سوز آبان ماه ۱۳۹۸ بود. هرچند مشکلات عدیده کشور، همچنین شیوع بیماری کرونا و انتخابات ریاست جمهوری امریکا، اذهان قاطب مردم را معطوف به خودساخته بود، اما وجدان عمومی جامعه ملت‌های ایران، آن حادثه عبرت‌آموز را از یاد نبرده و تا جایی که برخی محدودیت‌ها اجازه می‌داد، رسانه‌های مستقل و شبکه‌های اجتماعی به تحلیل آن پرداختند. امیدواریم در شماره‌های آتی خاطرات سیاسی، امکان بررسی علمی و تحلیل همه‌جانبی آن رویداد تأسفبار که منتهی به جان باختن بیش از ۲۳۰ نفر از هم‌وطنانمان شد، فراهم آید.

✘ عصر روز جمعه هفتم آذرماه، گزارشی در خروجی خبرگزاری‌های ایران و جهان قرار گرفت که قاعدتاً در آینده، جزو یکی از مهم‌ترین و تأسفبارترین خاطرات سیاسی، امنیتی در واپسین ماه‌های قرن چهاردهم خورشیدی به شمار خواهد آمد؛ محسن فخری‌زاده مهابادی، معاون وزیر و رئیس سازمان پژوهش و نوآوری وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران و از سرداران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در ورودی شهرک آبسرد واقع در حوالی دماوند، هدف یک حمله تروریستی سازماندهی شده قرار گرفته، در پی شدت جراحاتی که در اثر انفجار و تیراندازی به وی وارد شده بود جان خود را از دست داده است. این چندمین سوء قصد موفق به جان دست‌اندرکاران پروژه‌های هسته‌ای و موشکی ایران در طی دهسال گذشته بود که اتفاقاً در سالگرد ترور دیگر مسؤول بلندپایه صنایع هسته‌ای ایران، مرحوم مجید شهریاری، روی داد. هرچند مقامات عالیرتبه کشور و کنشگران و چهره‌ها و احزاب سیاسی از هر رویکرد و جناحی این اقدام تروریستی را که به باور تحلیل‌گران بین‌المللی و داخلی، با اشارت و مباشرت رژیم صهیونیستی (اسرائیل) صورت گرفته است، محکوم کرده، وعده انتقام دادند، چیزی از خسارت‌بار بودن و دردناکی قضیه کم نمی‌کند. هنوز از یاد نبرده‌ایم که بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، چندی پیش محسن فخری‌زاده را به عنوان مدیر پروژه آماد معرفی کرده و اشاره کرده بود که او به عنوان رئیس سازمان پژوهش‌های نوین دفاعی (سپند) بسیاری از چهره‌های کلیدی برنامه هسته‌ای ایران را در مجموعه خود داشته است و تأکید کرده بود که این نام را به خاطر بسپارید! قدر مسلم آن است که سردار فخری‌زاده، سال‌ها توسط موساد زیر نظر و هدف شماره یک اسرائیل بوده است؛ حتی یوسی ملمن کارشناس و تحلیل‌گر ارشد نظامی-امنیتی روزنامه هاآرتص اذعان کرد که موساد یک بار دیگر نیز برای ترور وی اقدام کرده بود که ناکام ماند. با این اوصاف، موفقیت تروریست‌ها، به هر جا که وابسته باشند، در حذف وی از صحنه

صنایع نظامی ایران، دلیلی جز وجود رخنه و حفره در دیوار دفاعی، امنیتی جمهوری اسلامی ایران، نمی‌تواند داشته باشد.

پرواضح است که فارغ از ابعاد سیاسی، بین‌المللی و ژئوپلیتیک این واقعه، آن هم در این مقطع خطیر در تاریخ حیات نظام، و در حالی که همه نگاه‌ها منتظر انتقال قدرت در ایالات متحده امریکا و تغییرات اساسی در سیاست‌های کاخ سفید در قبال ایران می‌باشد، ترور فخری‌زاده حاوی پیامی است از سوی نظام سلطه که محتوای آن جز تشدید فزاینده تنش در منطقه و جلوگیری عملی از حل و فصل و یا دستکم فروکش شدن تقابل‌ها بین بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نمی‌تواند باشد. طراحی و اجرای این‌گونه اعمال تروریستی تنها از قدرت‌هایی سر می‌زنند که مایلند هم در ایران، هم اسرائیل و هم امریکا، نیروهای تندرو دست بالا را داشته، مانع مفاهمه بین‌المللی و به بار نشستن تحرکات دیپلماتیک چندجانبه گردند. در این میان علاوه بر این‌که باید نهادهای امنیتی جمهوری اسلامی ایران، با هشجاری بیشتری تحرکات ایادی تروریسم بین‌الملل را در درون مرزهای ایران زیر نظر داشته و دسیسه‌های آنان را خنثی کنند، به مقوله بسیار مهم نفوذ نیز بیش از پیش اهتمام بورزند؛ چراکه شکل و قالب ترورهایی که در سال‌های اخیر علیه کارشناسان ارشد هسته‌ای و موشکی ایران برنامه‌ریزی و اجرا شده‌است و بی‌شبهت به فیلم‌های سینمایی هالیوودی نیست، حاکی از آن است که طراحان و مجریان آن اشراف اطلاعاتی دقیق و وسیعی بر نقاط حساس و شخصیت‌های مهم نظامی و دفاعی ایران دارند.

فصلنامه خاطرات سیاسی در نظر دارد در شماره‌های آینده به پدیده ترور مقامات نظامی ایران در سال‌های اخیر، نگاهی از نزدیک افکنده، ابعاد سیاسی، دفاعی، امنیتی و اقتصادی این امر را به شیوه‌ای تحلیلی بکاود.

مقاله بعد